

زبان و ادب فارسی

(نشریه سابقه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)

سال 70، بهار و تابستان 96، شماره مسلسل 235

درنگی در نواندیشی‌های سلطان‌ولد در عرصه ولایت*

داود واثقی خوندایی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)

مهدی ملک‌ثابت

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد

محمدکاظم کهدویی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد

چکیده

پس از توحید حضرت باری - تعالی - مبحث «ولی و ولایت»، یکی از مهمترین و در عین حال پیچیده‌ترین مباحث عرفان و تصوف اسلامی است. اهل عرفان از آغاز پیدایش این مکتب تاکنون با استناد به آیات قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) و احادیث اهل بیت (ع) به تبیین و توضیح این مسأله پرداخته‌اند. در این مقاله دیدگاه‌های سلطان‌ولد درباره «ولی» و مقام «ولایت» بررسی شده است. بر اساس نتایج این پژوهش مشخص می‌شود که سلطان‌ولد، معنای حقیقی ولایت را رؤیت باطنی جمال حضرت حق دانسته، معتقد است تنها کسانی شایسته پیشوایی هستند که بدین مرتبه رسیده باشند. در اندیشه او، اولیا، فرزندان جان و دل و وارث انبیا محسوب می‌شوند و اگرچه اطاعت از آنها برای رسیدن به سرمنزل مقصود از مسائل ضروری است، اما شناخت این انسان‌های برگزیده حتی از شناخت خداوند هم دشوارتر است. وی همچنین اولیا را به چند گروه «متکبر و متواضع» و «مشهور و مستور» تقسیم می‌کند و بر این اعتقاد است که اولیا اگرچه از مقربان آستان خداوند محسوب می‌شوند، اما دارای درجات و مراتب مختلفند. علاوه بر این، سلطان‌ولد قطب را شاه اولیا و مقصود غایی از آفرینش کائنات می‌داند.

واژگان کلیدی: عرفان و تصوف، سلطان‌ولد، ولی، ولایت.

تأیید نهایی: ۹۶/۵/۵

* تاریخ وصول: ۹۵/۹/۲۴

** E-mail: d.vaseghi@gmail.com

۱- مقدمه

یکی از مهمترین و پیچیده‌ترین مباحثی که در عرفان اسلامی مطرح می‌شود، بحث «ولی» و مقام «ولایت» است؛ صاحب‌کشف‌المحجوب گوید: «بدان که قاعده و اساس طریقت و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است که جمله مشایخ اندر حکم اثبات آن موافقند، اما هر کسی به عبارتی دیگرگون بیان این ظاهر کرده‌اند» (هجوی، ۱۳۸۷: ۳۱۷).

اکثر بزرگان عرفان و تصوف بر این باورند که تحقق محبت بین بنده و خداوند و طی کردن مراحل و مقامات سلوک بدون سرسپاری به پیر صاحب ولایت امکان پذیر نیست؛ به بیان دیگر «پیر ترجمان حق است میان او و بندگان او...» (احمد جام، ۱۳۶۸: ۲۳)؛ بنابراین، تربیت یافتن مریدان و استكمال آن‌ها و پیمودن قوس صعودی وجود بدون دستگیری اولیا محال می‌نماید:

گرچه شیری، چون روی ره بی‌دلیل	خویش بینی در ضلالی و ذلیل
هین پیر الا که با پرهای شیخ	تا ببینی عون لشکرهای شیخ

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۱۰)

نظریه ولایت بیش از هر چیز، برگرفته از قرآن کریم و احادیث معصومان (ع) است؛ «در قرآن کریم ۲۲۳ بار، مشتقات مختلف ماده (ولی) به کار رفته است که از این تعداد ۱۱۰ بار به صورت فعل (ماضی، مضارع و امر) و ۱۲۳ بار به صورت اسم به کار رفته است» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷: ج ۲: ۲۳۲۲). بنا بر آیات قرآن کریم، ولایت اگرچه ذاتاً متعلق به حضرت حق است (شوری/۹)، اما پیامبر (ص) و ائمه (ع) نیز می‌توانند به طور تبعی از ولایت برخوردار شوند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۵۵). علاوه بر قرآن، در احادیث و روایات نیز مبحث ولایت با تأکید خاصی بیان شده و ولایت ائمه (ع) در ردیف ولایت خداوند قرار گرفته است؛ حضرت پیامبر (ص) می‌فرماید: «ولایة علی بن ابیطالب ولایة الله و حبه عبادة الله و اتباعه فریضة الله و اولیائه اولیاء الله و أعداؤه أعداء الله و حربُه حربُ الله و سلمُه سلمُ الله عزَّوجلَّ» (شیخ صدوق، ۱۳۷۹: ۳۲).

نخستین کسی که در تصوف به تألیف کتاب مستقل درباره «ولایت» پرداخت، حکیم ترمذی (متوفی ۲۸۵ یا ۳۲۰ ه.ق) بود (نیکلسون، ۱۳۸۸: ۱۷۹). بعد از او، اهل عرفان به بحث و بررسی در خصوص مسأله ولایت پرداختند که در این میان محیی‌الدین ابن عربی (متوفی ۶۳۸ ه.ق) توانست این نظریه را سازماندهی کند و آن را یکی از مهمترین پایه‌های فکری خود قرار دهد. علاوه بر ابن عربی و پیروانش، این نظریه در دیگر بزرگان عرفان مانند شمس تبریزی (متوفی ۶۴۵ ه.ق)، مولوی (متوفی ۶۷۲ ه.ق) و سلطان‌ولد (متوفی ۷۱۲ ه.ق) نیز تجلی یافت که آن‌ها با تکیه بر عقاید قرآنی و باورهای عرفانی خود به شرح و تحلیل آن پرداختند.

۱-۱- پیشینه تحقیق

در خصوص مبحث «ولایت» پژوهش‌های قابل توجهی انجام شده است؛ به عنوان نمونه آیت الله لطف الله صافی (۱۳۶۰) در کتاب «ولایت تکوینی و ولایت تشریحی»، آیت الله عبدالله جوادی آملی (۱۳۶۹) در کتاب «ولایت در قرآن»، آیت الله حسن حسن زاده آملی (۱۳۷۱) در کتاب «ولایت تکوینی»، ابوالفضل کیاشمشکی (۱۳۷۸) در کتاب «ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی (ره)» و ... به تشریح و تبیین این مطلب پرداخته‌اند. در خصوص مبحث ولایت در متون صوفیه و طریقه مولویه نیز پژوهش‌های بسیاری انجام شده است؛ به عنوان نمونه فاطمه معین‌الدینی (۱۳۸۵) در مقاله «ولی و ولایت در عرفان»، محمد مهدی پور (۱۳۸۶) در مقاله «ولی و ولایت در مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی»، اسدالله شکریان (۱۳۸۹) در مقاله «ولایت در عرفان اسلامی»، محمد خدادادی و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله «ولایت و ولی از نظرگاه شمس تبریزی و بررسی بازتاب آن در مثنوی مولوی»، خلیل بهرامی قصرچی (۱۳۹۴) در مقاله «انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و مولانا» و ... به تبیین و تفسیر نظر عرفا در مبحث ولایت پرداخته‌اند.

نگارندگان تا آنجا که پژوهیده‌اند، در مورد ولایت در آثار سلطان‌ولد تحقیق مستقلی انجام نشده است؛ جلال‌الدین همایی در مقدمه کتاب/بندنامه اندکی از نظرات سلطان‌ولد را در خصوص مقام ولایت ذکر کرده و با آرای مولوی تطبیق داده است (ر.ک: سلطان‌ولد، ۱۳۸۹، مقدمه و بندنامه، صص ۶۱-۶۷)؛ اما این مسأله به صورت کامل و با دقت در جزئیات امر مورد تأمل قرار نگرفته است و این به دلیل مقام بسیار رفیع مولانا در عرصه عرفان اسلامی است که موجب شده پژوهشگران کمتر به دیگر بزرگان مکتب مولویه مانند سلطان‌ولد توجه نمایند.

۲- ولی و ولایت در لغت و اصطلاح

برخی از اهل عرفان برآنند که «ولی را دو معنی است یکی آنکه حق - سبحانه و تعالی - متولی کار او بود چنانکه خبر داد و گفت "وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ" و یک لحظه او را به خویشتن باز نگذارد بلکه او را حق - عز اسمه - در رعایت و حمایت خود بدارد. و دیگر معنی آن بود که بنده به عبادت و طاعت حق - سبحانه و تعالی - قیام نماید بر دوام، و عبادت او بر توالی باشد که هیچ گونه به معصیت آمیخته نباشد» (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۲۶ - ۴۲۷).

ولایت (به فتح و کسر واو) به معنی قرابت (خوری شرتونی، ۱۴۰۳: ۵، ج ۲: ۱۴۸۷) و نصرت (ابن منظور، ۱۴۱۳: ۱۵، ج ۴۰۱) و ولایت (به کسر واو) را به معنی امارت (فیروزآبادی، ۱۴۲۲: ۵، ج ۱: ۱۲۳۳) به کار رفته است.

هر چند واژه ولایت معانی متعددی دارد، اما بررسی آثار و اقوال اهل عرفان نشان می‌دهد که این واژه بیشتر به معنای «قرب و نزدیکی» استعمال شده است (ر.ک: آشتیانی، ۱۳۷۰: ۸۶۵؛ ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۱۲؛ نسفی، ۱۳۵۹: ۸۰).

در اصطلاح اهل تصوف و عرفان، ولی کسی است که با ازاله صفات بشری و درنوردیدن وادی‌های نفس‌آماره از مرحله تلوین گذشته و به مرتبه تمکین رسیده باشد؛ به بیانی دیگر: «ولی آن بود که از حال خود فانی بود و به مشاهده حق باقی، و حق - تعالی - متولی اعمال او بود، و او را به خود هیچ اختیار نبود و با غیرش قرار نه» (عطّار، ۱۳۸۸: ۴۹۱). این مرتبه موقوف است به ارادت حق - تعالی - و اگر نور ارادت حق بر دل فائض نشود، هیچ ولی نور ولایت را قابل نتواند بود» (سمنانی، ۱۳۶۹: ۲۳۸). گفتنی است نور ولایت بر باطن هیچ موجودی جز برگزیدگان الهی که زبده آفرینشند، اشراق نمی‌کند: «این مرتبه از خواص آدمیان است، و ملائکه را از آن نصیب نیست چه، خطاب «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» با ایشان است» (قونوی، ۱۳۸۱: ۷۳).

۳- ولی و ولایت در آثار سلطان‌ولد

در یک نگاه کلی به تألیفات سلطان‌ولد می‌توان دریافت که یکی از مهمترین مباحث عرفانی موجود در آثارش، مبحث ولی و مقام ولایت بوده، که او با بهره‌گیری از آموزه‌ها و معارف منبعث از قرآن و حدیث و اندیشه‌های عرفانی خود و دیگر بزرگان طریقه مولویه به بحث در مورد آن پرداخته است. نگارندگان در این مقاله به تشریح موضوع ولی و ولایت در آثار سلطان‌ولد پرداخته و در توضیح و تبیین مسائل از عقاید دیگر عرفا نیز بهره برده‌اند.

۳-۱- ولایت به معنای رؤیت جمال جانان

سلطان‌ولد بر این اعتقاد است که معنای حقیقی ولایت، دیدار خداوند با چشم دل است و هر که به این مقام رسید، هر چه دون رؤیت است، برای او بازیچه می‌نماید: «پیش واصلان، ولایت، دیدار خداست، هر که آن را یافت باقی این همه پیش او بازیچه باشد» (سلطان‌ولد، ۱۳۷۷: ۲۱۲)؛ بنابراین، ولی کسی است که از هر چه او را در مسیر سلوک متوقف کند و از هر قدرت و کرامتی که منافی رؤیت باشد، دوری کند و فقط به دیدار حق اندیشد و این انسان کاملی که به مقام رؤیت پروردگار رسیده، سر و باطن خداوند محسوب می‌شود:

سرّ یزدان است بی‌شک آنکه او دارد اندر هر نفس دیدار هو
غیر حق را نیست گنج‌ا در دلش پر ز نور دل بود آب و گلش

(همان، ۱۳۷۶: ۱۸۹)

مولانا معتقد است انسان‌هایی که در گرو امور جسمانی هستند، به مقام رؤیت نمی‌رسند:
جسم جسمانه تواند دیدند در خیال آرد غم و خندیدند

دل که او بسته غم و خندیدن است تو مگو کولایق آن دیدن است

(مولوی، ۱۳۶۶، ج: ۱، ۱۰۹)

سلطان‌ولد با تأویل آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور/ ۳۵)، معتقد است که مشکات، وجود ولی و زیت، دل اوست که منزلگاه حضرت خداوند است (سلطان‌ولد، ۱۳۷۷: ۸۰). پس در حقیقت ولی، خلیفه‌الله است و اوست که با نور بی‌حد خود زمین را نورانی می‌کند (همان، ۱۳۷۶: ۹۴).

۲-۳- نبوت و ولایت

از غور و بررسی در آثار بزرگان عرفان این حقیقت آشکار می‌شود که مباحث نبوت و ولایت رابطه ناگسستنی با یکدیگر دارند؛ به گونه‌ای که بررسی هر کدام بدون دیگری ناتمام می‌نماید. اهل عرفان در خصوص این رابطه بحث‌های گسترده‌ای را مطرح کرده‌اند؛ به باور گروهی «ولایت و دوستی، روشنی خود را از انوار نبوت می‌گیرند و هرگز بدان نمی‌رسند چه رسد که از آن برتر پنداشته شوند» (سراج، ۱۳۸۳: ۴۴). این گروه نهایت ولایت را بدایت نبوت دانسته، معتقدند: «انبیا فاضل‌ترند از اولیا؛ از آنچه نهایت ولایت بدایت نبوت بود و جمله انبیا ولی باشند، اما از اولیا کسی نبی نباشد» (هجویری، ۱۳۸۷: ۳۵۲).

گروهی دیگر مانند ابن عربی و پیروانش ولایت را سرّ و باطن نبوت دانسته (قیصری، ۱۳۸۱: ۱۵۴) و گفته‌اند: «الولاية اعلی من النبوة» (پارسا، ۱۳۶۶: ۳۱۳؛ ابن عربی، ۲۰۰۳: ۵۴) و بدین ترتیب، ولایت را بر نبوت برتری می‌دهند. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که منظور از برتری ولایت بر نبوت این است که وجه ولایت نبی از نبوت او برتر و متعالی‌تر است؛ به گفته صاحب نقد النصوص «مراد آن است که جهت ولایت نبی از جهت نبوت او فاضل‌تر است، نه آنکه ولایت ولی تابع فاضل‌تر است از نبوت نبی متبوع» (جامی، ۱۳۵۶: ۲۱۴؛ ر.ک: حسن زاده آملی، ۱۳۸۳: ۶۱).

۲-۳-۱. اولیا وارث انبیا

از نظرگاه سلطان‌ولد اولیا فرزندان جان و دل انبیا و برهان نبوی محسوب می‌شوند. این رهبران راستین که در متابعت انبیا از همه گوی سبقت روده‌اند، پس از گذراندن مرحله شریعت و طریقت به سر منزل حقیقت رسیده، به حق وارث پیامبران هستند:

همه میراث برده از رسولند رهبر راستین هر سبلند
وارث انبیا خود ایشانند کز ره گفت نور افشانند

(سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۸۳)

سلطان ولد با تأویل حدیث نورانی «العلماءُ ورثةُ الانبیاء» (کلینی رازی، ۱۴۲۸ ه.ق، ج ۱: ۲۰)، معتقد است: «مقصود از این علما اولیاء‌اند، و عاشقان که علم ایشان علم بررسته است نه بریسته» (سلطان‌ولد، ۱۳۷۷: ۲۰۷). چنانکه ملاحظه می‌شود سلطان‌ولد، عالمان علم حضوری را که همان اولیاء‌اند، وارث پیامبران می‌داند؛ چون این گروه از عقیده علوم ظاهری گذشته و به مقامی رسیده‌اند که علوم را بی‌واسطه از حضرت پروردگار دریافت می‌کنند.

۳-۲-۲. اولیا و اتحاد نوری با انبیا

سلطان‌ولد همچنین معتقد است که انبیا و اولیا همگی نوری واحدند؛ زیرا این گروه از خود نیست شده و با رسیدن به فنای افعالی چونان ابزاری بی‌اختیار در دست قدرت حضرت حق قرار گرفته‌اند و او در آن‌ها تصرف می‌کند: «انبیا و اولیا همه یک نورند؛ زیرا ایشان آلتند و متصرف، خداست؛ هر که میان ایشان دویی نهد، یقین شود که از ایشان بی‌خبر است» (همان، ۱۳۵۹: ۲۰۳). باری، انبیا و اولیا نفسی واحدند که هر چند جام ابدان آن‌ها متعدد می‌نماید، اما باده درونشان یکی است و در آن دوگانگی دیده نمی‌شود (همان، ۱۳۷۶: ۲۳۳). مولانا همه مردان خدا (انبیا و اولیا) را دارای نوری واحد می‌داند و معتقد است اگر دو عالم از مستان باده الهی پر شود، همگی یک تن محسوب می‌شوند:

گر دو عالم پر شود سرمست یار
جمله یک باشند و آن یک نیست خوار
این ز بسیاری نیابد خواری‌ای
خوار که بود؟ تن پرستی ناری‌ای
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۳۰۸)

بدین ترتیب انسان‌هایی که هوای نفس و اغراض مادی را کنار گذاشته و چشم‌احول بین خود را معالجه کرده‌اند، هیچگاه بین انبیا و اولیا تفاوتی نمی‌بینند و رد و انکار هیچ یک را روا نمی‌دارند؛ زیرا که «هر که ولی‌ای را منکر شد و رد کرد، همه انبیا و اولیا را منکر شده است و رد کرده چنانکه صفرایی اگر یک شکر را تلخ گوید یقین شود که همه شکرها را چنین خواهد گفتن» (همان، ۱۳۵۹: ۳۳۷).

۳-۲-۳. اولیا و انبیا سرچشمه ذکر

سلطان‌ولد با تأویل آیه مبارکه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر/۹) معتقد است مقصود از ذکر، انبیا و اولیا هستند که در حقیقت چشمه ذکرند و خداوند از آن‌ها در برابر مشکلات و گزندها محافظت می‌کند تا کسی بر آن‌ها غالب نشود:

ذکر را ما حافظیم از هر گزند
تا گشاید پند ما از خلق بند
ذکر مردانند می‌دان این یقین
زان کز ایشان شد طریق حق مبین

(سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۲۳۲)

مولانا مقصود از ذکر را شوق باطنی طالبان درگاه الهی می‌داند: «مفسران گویند که در حق قرآن است؛ این همه نیکوست، اما این نیز هست که یعنی در تو گوهری و طلبی و شوقی نهاده‌ایم، نگهبان آن مائیم، آن را ضایع نگذاریم و به جایی برسانیم تو یک بار بگو خدا و آنگاه پای دار که جمله بلاها بر تو ببارد» (مولوی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

۳-۳- شناخت اولیای الهی دشوارتر از شناخت خداوند

سلوک باطن کاری بس دشوار است و سالک برای رهایی از مشکلات آن باید سر سپرده صاحب ولایتی شود؛ اما شناخت این افراد صاحب ولایت کار آسانی نیست؛ «سرمایه دولت سردمی و کیمیای سعادت ابدی و کلیه خزائن ازلی در یافتن صحبت ولی است، لیکن چون داشتن کیمیا که مس و برنج را به صفا و پاکی زر خالص رساند، دشوار است، هر آینه شناختن آن کیمیا که گوهر آدمی را از خبث بهیمیت به صفا و نفاست ملکیت رساند تا بدان قبول و اقبال ابدی یابد، دشوار است» (خوارزمی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۸۳).

این افراد به ظاهر با دیگر مردم تفاوتی ندارند و باطنشان برای نامحرمان آشکار نمی‌شود؛ «اولیای خدای تعالی عروسان خدا می‌باشند - عزوجل - و عروسان نبینند مگر محرمان و ایشان نزدیک او باشند، اندر حجله‌های انس، ایشان را نه اندر دنیا ببینند و نه در آخرت» (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۳۱).

در نظرگاه سلطان‌ولد شناخت اولیای حق بسیار دشوارتر از شناخت حضرت حق - تعالی - است؛ زیرا اولیا اسرار حضرت حقند و او اسرار خود را برای کسی آشکار نمی‌کند: «اولیای حق را، حق - جل جلاله - به نفس خود پاسبانی می‌کند تا هر کس بدیشان راه نیابد و ایشان را شناسد که "اولیائی تحت قبایب لا یعرفهم غیری" اولیا و خاصان من زیر قبه‌های رشک من پنهانند تا ایشان را جز من هیچ کس نبیند و شناسد» (سلطان‌ولد، ۱۳۷۷: ۱۰). وی برای تبیین این عقیده، حکایت شخصی را بیان می‌کند که خداوند هر روز چهل مرتبه بر او تجلی می‌کرد؛ آن شخص که از کثرت تجلیات باری - تعالی - دچار عجب و لذت کرامت شده بود و حالات روحانی خود را برای خلق بیان می‌کرد، ناگهان با ولی‌ای از اولیا ملاقات کرد؛ آن ولی خطاب به او گفت: «اگر مردی بایزید را یک بار ببین. چون ماجرا دراز کشید، آن شخص عزم بایزید کرد. ابایزید را معلوم شد در بیشه‌ای مهیب می‌گشت، از بیشه به استقبال آن طالب بیرون آمد. چون آن طالب ابایزید را بدید برنتافت، در حال بگرد» (همان، ۱۳۸۹: ۲۵۳ - ۲۵۴). پس هر که اولیا را شناخت، خداوند را شناخته است؛ اما شناخت خدا دلیل بر شناخت و درک اولیا نیست؛ زیرا که «بسیار خلقند که خدا را می‌شناسند و بندگی می‌کنند و لکن حق را نمی‌توانند دانستن و شناختن، بلکه چون ولی را می‌بینند دشمنی می‌کنند و انکارش می‌آورند» (همان، ۱۳۷۷: ۱۰).

۳-۳-۱. شناخت اولیا و مجاهده

در اندیشه سلطان‌ولد اولیای حق را با جهد و کوشش نمی‌توان دید؛ مگر اینکه در حق کسی عنایت کنند و به او روی نمایند که دولت و اقبالی بسیار بزرگ را می‌طلبد:

اولیا را به جهد نتوان دید مگر ایشان کنند خویش پدید
گر نمایند روی خود ز کرم شود از لطفشان جحیم ارم
آنچنان دولتی که را باشد که به شه شسته در سرا باشد

(همان، ۱۳۸۹: ۹۹)

کسی که به دیدار اولیا توفیق یابد، خود به منزله حیات آسمان‌ها و زمین و جوهر هستی است که به مقام ولایت رسیده است و می‌تواند ولیّ حق را مشاهده کند؛ اما این مقام شایسته زاغ صفاتی که زنگار گناه آینه قلبشان را پوشیده است، نمی‌باشد (همان: ۱۱۲-۱۱۳).

۳-۴-۲. ضرورت سرسپاری به اولیا

همان‌طور که در مقدمه مقاله اشاره شد، سالک باید برای گذراندن وادی‌های طریقت و منزلگاه‌های راه عشق، دست در دامن صاحب ولایتی بزند تا بتواند عقبات طریقت را یکی پس از دیگری گذرانده، به سر منزل حقیقت برسد؛ پس «هر سالکی که به مقصد نرسید و مقصود حاصل نکرد از آن بود که به صحبت دانا نرسید. کار، صحبت دانا دارد» (نسفی، ۱۳۶۲: ۱۰)؛ باری، صحبت اولیا می‌تواند رجس و پلیدی را از سالکان دور کند: «هر که را صحبت اولیا و مشایخ مهذب نکند، به هیچ پند مهذب نشود» (جامی، ۱۳۸۲: ۱۵۲).

سلطان‌ولد نیز مانند دیگر عرفا، سرسپاری به ولی را از ارکان ضروری سلوک می‌داند و معتقد است سالک باید برای رهایی از راهزنان طریقت، رهبری اولیای الهی را با جان و دل بپذیرد (سلطان‌ولد، ۱۳۵۹: ۱۸۳). به باور او این جهان چونان طوفانی است که همه انسان‌ها را در خود غرق خواهد کرد و ولیّ خدا چونان کشتی نوح است که هر کس با آن همراه شود، از این طوفان فنا نجات می‌یابد:

این جهان طوفان دین و زندگی است کشتی‌اش شیخ و نیاز و بندگی است

(همان، ۱۳۷۶: ۱۸۰)

۳-۴-۱. سالکان بدون مرشد و سالکان پیر پرورد

اگرچه خداوند دارای لطف و کرمی سرشار است و هر کس طالب حقیقت باشد، به آن دست می‌یابد؛ اما رسیدن به سرمنزل حقیقت بدون راهبر امکان پذیر نیست. بدین دلیل خداوند وجود اولیا را از نور جمال و جلال خود فروزان می‌کند و به سوی خلق می‌فرستد، تا آن‌ها را از ظلمت عالم کون و فساد بیرون کشند و به معدن نور هدایت کنند. پس بدیهی است کسی که بدون ارشاد آن‌ها پای در وادی

سلوک گذارد، سرگشته خواهد شد و به وصل کعبه جانان نخواهد رسید. به اعتقاد سلطان‌ولد بسیار نادر است که خداوند بدون ولیّ مرشد کسی را تعلیم دهد و بر نوادر حکمی نیست (همان، ۱۳۸۹: ۳۸۹)؛ اما خداوند گاهی بعضی انسان‌ها را به دست خود تعلیم می‌دهد تا دیگران را هدایت کنند؛ هر چند قدرت معنوی آن‌ها به اندازه عارفان پیر پرورد نیست: «آن نادر هم برای آن آید که دیگران از آن بیاموزند و این چنین نادر پیش آن پختگان که پیر پروردند، خام نماید» (همان: ۲۸۸). مولانا معتقد است که هر کس مسیر سلوک را بدون سرسپاری به ولیّ مرشد طی کرد و به درجات بالا رسید، قطعاً از همت باطنی پیران برخوردار بوده است؛ زیرا ولیّ مظهر خدا و دست او دست خداست و دست تصرف حضرت حق از هیچ موجودی کوتاه نیست:

هر که تنها نادراً این ره برید
هم به یاری دل پیران رسید
دست پیر از غایبان کوتاه نیست
دست او جز قبضه الله نیست
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۸۳)

۳-۴-۲. اطاعت از ولی خدا برتر از عبادات ظاهری

در نظرگاه سلطان‌ولد اطاعت از ولیّ خدا پسی برتر از عبادات ظاهری است و اگر سالک یک لحظه سر بر آستان صاحب‌دلان بساید، بهتر از آن است که چندین سال به مجاهده و ریاضت مشغول باشد؛ پس آن فیض و برکتی که از وجود مردان خدا به سالک می‌رسد از هیچ طاعت و عبادتی حاصل نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، اطاعت از ولی، سرّ عبادت‌هاست و سالک را به رؤیت حق می‌رساند: «نتیجه طاعت جنت است، و نتیجه صحبت و عشق مردان، دیدار» (همان: ۱۸۱). به همین دلیل پیامبر (ص) در وصیت به امیرالمؤمنین علی (ع) این‌گونه می‌فرماید: «چون هر کسی به نوع طاعتی تقرب جوید به حق، تو تقرب جوی به صحبت بنده عاقل و خاص اله تا از همه بیشتر و پیشتر باشی...» (همان، ۱۳۵۹: ۲۳۰)؛ به تعبیر سلطان‌العلماء دل انسان کامل خانه خداست و پاک کننده بشر از آلودگی‌ها: «کنون حج پیش توست آن طهرا بیتی گرد دل مردان گرد تا از گناهان خود پاک شوی» (سلطان‌العلماء، ۱۳۸۲: ج ۱: ۱۰۹).

بنابراین، همنشینی با اولیاست که انسان را از خواص خداوند می‌کند، نه عبادات ظاهری:

پس یقین شد صحبت مرد خدا
تا شوی افزون ز جمله در وصال
سرّ طاعت‌هاست شو جویان ورا
عاقبت گردی تو خاص ذوالجلال
(سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۳۷)

۳-۴-۲. اطاعت اولیا و رسیدن به سرمنزل مقصود بدون مجاهده

سلطان‌ولد بر آن است که اگر کسی با اخلاص تمام سرسپرده ولی خدا شود و رضایت او را جلب کند، بی‌جهد و تلاش به سر منزل مقصود می‌رسد «چنانکه یکی در کشتی فارغ خفته باشد؛ ناگهان سر به ولایتی برزند که اگر از خشکی رفتی به ماه‌ها آنجا نرسیدی» (همان، ۱۳۸۹: ۱۰۵). به دیگر سخن:

چون که با شیخی تو دور از زشتی‌ای وز و شب سیاری و در کشتی‌ای
در پناه جان جان بخشی توی کشتی اندر خفته‌ای ره می‌روی
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۱۰)

پس کسانی که از محضر اولیا دورند، این حالات روحانی را درک نمی‌کنند (سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۳۵). باری، مصاحبت با اولیا موهبت و برکتی بسیار بزرگ است و کسی که به بساط قرب آن‌ها قدم بگذارد، به قرب خداوند رسیده است؛ زیرا این قوم از هستی مجازی خود رهیده‌اند و همه حرکات و اعمال آن‌ها تابع حضرت حق است و مظهر او محسوب می‌شوند.

۳-۴-۳. سالک و سرسپاری به اولیای مختلف

در اندیشه سلطان‌ولد، سالک می‌تواند از محضر اولیای مختلف کسب فیض کند؛ ایشان سخن افرادی را که معتقدند سالک باید سرسپرده یک پیر باشد، سخنی عامیانه می‌داند؛ البته شیخ نو باید به خصوصیات شیخ قدیم متحلی باشد و هر دو به یک هدف بیندیشند (همان، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

همچنین سالک باید با دیده‌ای که حجاب نفسانی را کنار زده و به نور الهی منور شده است، به اولیا بنگرد تا بتواند از نور ولایت آن‌ها برخوردار گردد؛ اما اگر او اولیا را با خرده اندیشی‌های عقل جزئی خویش بسنجد، به آن‌ها اعتراض می‌کند و چون این گروه به اتحاد شأنی و نوری با خداوند رسیده‌اند، اعتراض به آن‌ها کفر محسوب می‌شود (همان، ۱۳۵۹: ۴۲۹-۴۳۰).

سلطان‌ولد با یادآوری مقام والای مردان حق، اهل نفس را از آزار آن‌ها بر حذر می‌دارد و از همه می‌خواهد همان طوری که به خدا خدمت می‌کنند، به اولیا نیز خدمت کنند:

با خدا چونی تو روزان و شبان باش با وی نیز دائم همچنان
در میانه هیچ گون فرقی مکن تا بری از داد او علم لدن
(همان، ۱۳۷۶: ۱۹۱)

۳-۵-۱. اقسام اولیا

در سخن بزرگان صوفیه تقسیم بندی‌های مختلفی از اولیا وجود دارد؛ صاحب بیان التزیل مردان کامل خدا را به دو گروه بالغ و حر تقسیم می‌کند و معتقد است: «انسان کامل بر دو قسم است: یک قسم را بالغ و یک قسم را حر می‌گویند. و میان بالغ و حر در علم تفاوت نیست، در قطع پیوند تفاوت

است. بالغ دعوت خلق کند و خواهد که مردم متابع و منقاد وی باشند، اما حر دعوت خلق نکند و فعل او جز نظاره کردن نباشد و صفت او جز رضا و تسلیم نبود» (نسفی، ۱۳۷۹: ۲۱۶ - ۲۱۷). سلطان‌ولد نیز از نظرگاه‌های مختلف اولیا را به دو گروه «متکبر و متواضع» و «مشهور و مستور» تقسیم کرده است.

۳-۵-۱. اولیای متکبر و اولیای متواضع

سلطان‌ولد اولیا را به دو نوع متکبر و متواضع تقسیم می‌کند و بر این باور است که اولیایی که بزرگی را خواهانند، متکبر هستند؛ اما چون این افراد نفس خود را کشته و به حیات طیبه رسیده‌اند، کبر آن‌ها مذموم نیست و نشانی از کبریایی حضرت حق است (سلطان‌ولد، ۱۳۷۷: ۶۱). اما اولیای متواضع بزرگ و کوچک را محترم می‌شمارند و با همه مصاحبت می‌کنند و مردم از آن‌ها بیم و تهوری ندارند (همانجا). به اعتقاد سلطان‌ولد هر دو گروه ابزار حضرت حق هستند و خداوند «به صفت کبریا و تهور بر عالمیان جلوه کند، و بنده‌ای دیگر را مظهر و آلت خود گرداند و بر صفت تواضع و لطف بر عالمیان جلوه کند، اگرچه این دو اخلاق به صورت مختلف باشند، و حرکات و سکنات ایشان مختلف نماید. لیکن در حقیقت موافق باشند نه مخالف» (همانجا). بدین ترتیب افرادی که از ظواهر گذشته و کنه امور را درک کرده‌اند، ولی را آینه تمام‌نمای الهی و خلیفه خداوند می‌دانند و معتقدند خداوند در حلیه بشری در جهان آفرینش تجلی کرده است، پس هر صفتی از اولیا، تجلی صفتی الهی است و در حقیقت همه آن‌ها یگانه‌اند و نوری واحد محسوب می‌شوند.

۳-۵-۲. اولیای مشهور و اولیای مستور

سلطان‌ولد همچنین با نگاهی دیگر، اولیا را به دو گروه تقسیم می‌کند که عبارتند از مشهوران و مستوران؛ به اعتقاد او علاوه بر اولیایی که احوال آن‌ها در نزد مردم مشهور و اقوال آن‌ها در کتب مسطور است، اولیایی هستند که زیر قبه‌های رشک خداوند پنهانند (همان، ۱۳۶۳: ۱۸). مرتبه اولیای مستور بسی بالاتر از اولیای مشهور است و انبیا و اولیا همواره در طلب مستوران حرم الهی بوده‌اند؛ مانند حضرت موسی (ع) که در طلب حضرت خضر بوده و پیامبر خاتم، حضرت محمد (ص) که ندای «واشوقا الی لقاء اخوانی» (ر.ک: نوری، ۱۴۰۸: ۱۲، ج ۶۵) سر می‌داد و به وصل اخوان صفا می‌اندیشید (سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۱۴۶).

۳-۶- مراتب و تعداد اولیا

از دیگر مباحث مهم در خصوص ولایت، تعداد و مراتب اولیاست؛ صوفیه درباره این مسأله، اظهارات مختلفی را مطرح کرده‌اند؛ صاحب کشف‌المحجوب در مورد مراتب و تعداد اولیا گوید: «سرهنگان درگاه حق - جل جلاله - سیصدند که ایشان را اخیر خوانند، و چهل دیگر که ایشان را ابدال خوانند، و هفت

دیگر که ایشان را ابرار خوانند و چهارند که مرایشان را اوتاد خوانند، و سه دیگرند که ایشان را نقیب خوانند، و یکی که ورا قطب خوانند و غوث خوانند» (هجوی، ۱۳۸۷: ۳۲۱).

به اعتقاد بعضی از اهل عرفان «اولیای خدا فقط دوازده جانشین پیغمبرند که آخرشان خاتم الاولیاء، مهدی صاحب‌الزمان است و آن سید و پنجاه و شش تن جز ابدالند نه اولیا» (یثربی، ۱۳۸۰: ۴۱۳).

به باور سلطان‌ولد، اولیا اگرچه همگی به حضرت حق واصل و از تابش نور حسن الهی برخوردار می‌شوند، لیکن همه آن‌ها در یک مرتبه نبوده، هر کدام به اندازه مقام خود از فیوضات حق بهره می‌گیرند (سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۳۹).

در نظرگاه او قطب، پادشاه اولیاست و قدرت و عظمت اولیا در برابر او اندک است؛ پس همه اولیا از قداست و نور درون او فیض می‌گیرند و با نظر عنایت او به مراتب بالاتر عروج می‌کنند:

ماهیان بحر نورند اولیا	جمله را آنجا بود کار و کیا
قطب بی‌شک سرور ایشان بود	پیش‌وای جمله درویشان بود
اولیا از حضرتش بخشش برند	جمله او را بنندگان و چاکرند

(همان، ۱۳۵۹: ۵۶)

اولیا اگرچه از مقربان آستان خداوندی محسوب می‌شوند؛ اما درجه قرب آن‌ها در مقایسه با قرب قطب ناچیز است:

بر حق هر کس از چه خاص بود	لیک کی قرب خاص خاص شود؟
قرب او پیش خود بود بسیار	پیش این قرب هست بی‌مقدار

(همان، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

۳-۶-۱. تعدد ظاهری قطب

بیشتر فرق صوفیه معتقدند قطب یا انسان کامل در هر زمان بیش از یک نفر نیست؛ نسفی گوید: «این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد، از جهت آنکه تمام موجودات همچون یک شخص است، و انسان کامل دل آن شخص است، و موجودات بی‌دل نتوانند بود؛ پس انسان کامل همیشه در عالم باشد؛ و دل زیادت از یکی نبود، پس انسان کامل در عالم زیادت از یکی نباشد. در عالم دانایان بسیار باشند، اما آنکه دل عالم است یکی بیش نبود» (نسفی، ۱۳۶۲: ۷۵).

در اندیشه سلطان‌ولد، اقطاب دارای نوری واحدند و اگرچه ممکن است در ظاهر بیش از یک نفر باشند، ولی در باطن همه یگانه و دارای یک شأن و مرتبه‌اند؛ او بدین علت نظر افرادی را که معتقدند قطب تنها یک نفر است، رد می‌کند و بر این اعتقاد است که منظور از یگانگی قطب، وحدت نوری بین

اقطاب است؛ «شاید در یک زمان صورت قطبان در جهان صد باشد و بلکه هزار و افزون، لیکن معنی قطبی یک حالت است و یک نور و یک رتبت است» (همان: ۱۴۸).

۳-۶-۱. قطب مقصود آفرینش

قطب (انسان کامل) زبدهٔ جمیع عوالم و کامل‌ترین موجودات است که تمام اسماء الهی در او به صورت اجمال بروز کرده است و بین او و حضرت حق هیچ واسطه‌ای وجود ندارد و در حقیقت، هدف غایی از آفرینش جهان است (ابن عربی، ۱۳۹۲: ۶۳؛ حسن زاده آملی، ۱۳۷۸: ۶۶۵).

سلطان‌ولد معتقد است انسان، عالم کبری و جهان آفرینش، عالم صغری محسوب می‌شود و مقصود حق - تعالی - از آفرینش جهان، وجود آدمی و مقصود از وجود آدمی، وجود مبارک قطب است که جمیع عوالم و کاملترین موجودات است (سلطان‌ولد، ۱۳۵۹: ۱۸۱ - ۱۸۲). پس در حقیقت سر حدیث «لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ه.ق، ج ۱: ۵۲؛ فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۷۲) وجود مبارک مرد کامل است که با آفرینش او حضرت حق از هیأت مخفی بودن خارج می‌شود (سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۲۱۴) و آن گنج پنهانی به منصبهٔ ظهور می‌رسد (همان، ۱۳۵۹: ۱۸۳). وی در مثنوی *انتھانامه* جهان آفرینش را سایه‌ای از وجود قطب می‌داند و معتقد است که بهشت و دوزخ انعکاسی از لطف و قهر ایشان است:

دو جهان سایه است از آن شاخ و درخت	سایه را از مایه باشد تخت و بخت
تاب آن لطف است بر حور و جنان	جمله زان تابند تازه جاودان
زنده از وی دائماً اهل نعیم	هم ز قهرش در بلا اهل جحیم

(همان، ۱۳۷۶: ۱۹۰)

۳-۶-۲. اولیای عاشق و اولیای معشوق

سلطان‌ولد همچنین اولیا را دارای دو مرتبهٔ عاشقی و معشوقی می‌داند و معتقد است احوال عاشقان برای مردم آشکار است و به آن‌ها بسیار توجه می‌شود؛ اما فراتر از عالم عاشقی، عالم معشوقی است که از این عالم به گوش هیچ کس خبری نرسید (همان، ۱۳۸۹: ۱۹۴). در نظرگاه او عاشقان حق دارای سه مرتبه‌اند: اول و میانه و آخر... منصور حلاج در مقام عاشقی در مرتبهٔ اولین بود؛ مرتبهٔ میانین آن بزرگ و آخرین بزرگتر است؛ همچنین معشوقان نیز دارای سه مرتبه‌اند: اول و میانه و آخر. از مرتبهٔ اول عاشقان واصل تنها نامی شنیدند؛ از مرتبهٔ میانین نام و نشانی به کس نرسید و از مرتبهٔ آخرین هیچ شنیده نشد؛ شمس تبریزی از مرتبهٔ آخرین معشوقان حق است (همان: ۲۷۵).

اولیایی که در مرتبهٔ عاشقینند، هر چند مستجاب‌الدعوه هستند و مردم را از خوف و عذاب نجات می‌دهند، اما عمل معشوقان حق بسی فراتر از علم و عمل است، چون آن‌ها از میان برگزیدگان حق

انتخاب شده‌اند(همان، ۱۳۷۶: ۲۱۷ - ۲۱۸). باری، اولیای معشوق از چنان عظمتی برخوردارند که حتی اولیایی چون حلاج از شناختشان عاجز می‌مانند، از تندی اسرار آن‌ها،^۱ به دارشان می‌آویزند:

اندر این دور اگر بدی منصور حال ایشان شدی بر او مستور
 خصم گشتی و قصدشان کردی در سیاست به دارشان بردی
 (همان، ۱۳۸۹: ۱۹۵)

۳-۷- استمرار ولایت

در منظومه فکری اهل عرفان ولایت هیچگاه پایان نمی‌پذیرد؛ صاحب کشف‌المحجوب گوید: «خدای - عزوجل - را اولیاست که ایشان را به دوستی و ولایت مخصوص گردانیده است...، پیش از ما بوده‌اند در قرون ماضیه و اکنون هستند و از این پس تا الی یوم القیامه می‌خواهند بود» (هجویری، ۱۳۸۷: ۳۱۹ - ۳۲۰). «نبوت» جنبه خلقی دارد و بدین سبب با رحلت آخرین فرستاده خداوند منقطع می‌شود، اما «ولایت» جهت حقانی داشته، اسمی از اسمای الهی محسوب می‌شود؛ بدین علت پایان ناپذیر است (خوارزمی، ۱۳۷۹: ۲۰۰).

سلطان‌ولد نیز مانند جمهور اهل عرفان معتقد است تا جهان برپاست لطف الهی اقتضا می‌کند که ولی (قطب) نیز حاضر باشد تا فیوضات الهی به واسطه او بر دیگر مخلوقات برسد و جهان آفرینش محفوظ بماند:

تا بود آفتاب و چرخ کبود هست حق را خلیفه‌ای موجود
 زآنکه خلاق را ز بهر جهان بود مقصود هستی ایشان
 بهر ایشان شد آفتاب و فلک آسمان و زمین و دیو و ملک
 (سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۳۱۲)

همانگونه که قبلاً اشاره شد، مقصود از آفرینش جهان وجود مبارک ولی (قطب) است، پس با مرگ آخرین ولی از اولیای الهی نظام آفرینش نابود می‌شود؛ زیرا او واسطه فیض بین حضرت حق و دیگر مخلوقات است و حق - تعالی - «اول تجلی بدو کند و آنچه گفتنی است بدو گوید و آنچه نمودنی است بدو نماید و آنکه از او به عالمیان رسد» (همان، ۱۳۷۷: ۲۸۸). باری، با خالی شدن زمین از ولی واصل بساط آفرینش برچیده خواهد شد: «تا عالم صورت که آسمان و زمین است قایم است، حق - تعالی - را ولی واصل موجود است؛ زیرا که عالم برای چنان کس هست شده است. و از بهر او قائم است. چون او از روی صورت نقل کند و به جای او کسی ننشیند جنس او، این خیمه آسمان و بساط زمین را برگیرند و درنوردند...، زیرا خیمه را برای پادشاه زده‌اند، چون پادشاه نقل کند خیمه را برگیرند. پس تا جهان هست یقین که آنچنان کس موجود است» (همان، ۱۳۷۶: ۲۲۴).

۳-۸- شرایط و خصوصیات اولیای الهی

بر اساس عقیده بزرگان عرفان، سالک باید برای متصف شدن به صفت ولایت و پوشیدن خلعت شیخوخیت شرایط خاصی داشته باشد که اگر این شرایط به نحو اکمل در او متجلی نباشد، شایسته سرسپاری و اطاعت نیست؛ صاحب رساله صد میدان گوید: «اولیا را سه نشان است: سلامت دل، و سخاوت نفس، و نصیحت خلق» (انصاری، ۱۳۵۸: ۶۱).

در خلاصه شرح تعریف درباره شرط ولایت آمده است که: «شرط ولایت بی‌مرادی و بی‌اختیاری است، و خود را بی‌مراد و بی‌اختیار بینند، همه مراد از دوست بیابند و هیچ مراد نطلبند» (خلاصه شرح تعریف، ۱۳۸۶: ۲۰۲).

سلطان‌ولد نیز در جای جای آثار خود شرایط و خصوصیات مختلفی را برای اولیا برشمرده که مختصراً به آن‌ها اشاره می‌شود:

۳-۸-۱- اولیا و علم لدنی

هنگامی که روح ولی با متابعت از حضرت محمد (ص) قوت گیرد و آینه دل او از زنگار مادیات پاک شود، باطنش معدن حکمت می‌گردد و میراث‌دار علم لدنی انبیا می‌شود. این علم که «بی‌واسطه از حق فایض است بر قلوب ارباب خصوص» (تبادکانی، ۱۳۸۲: ۴۷۷)، علمی راستین است و به اولیا و صدیقان نیز عطا می‌گردد (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۲۴۱). به اعتقاد سلطان‌ولد اولیا و مؤمنان شایستگی آن را دارند که با تزکیه درون، علوم نهانی را بی‌واسطه از سرچشمه علوم الهی دریافت کنند و جان آن‌ها با سیرابی از این علوم، مراتب ترقی را پشت سر بگذارد و به معراج سعادت برسد:

مؤمنان دارند اسـتعداد آن	که پذیرند از خدا علم نهان
همچو شیر آن علم در جانشان رود	جانشان زان شیر چون شیری شود
از خودی دون فانی وارهند	سوی معراج سعادت پا نهند

(سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۳۲)

این سالکان طریقت پس از ازاله صفات بشریت و فنای خودی و رسیدن به حیات جاودانه، در ذات و صفات حضرت حق آغشته می‌شوند و معدن علم لدنی می‌گردند (همان، ۱۳۵۹: ۷). پس گفتار این عاشقان صادق که حجاب خودی را دریده‌اند، وحی الهی محسوب می‌گردد:

گفتار مرد صادق، کو بر خداست عاشق

وحی است همچو فرقان، تورات و هم زبور است

(همان، ۱۳۶۳: ۱۰۴)

۳-۸-۱. قطب و احاطه بر بطون هفتگانه قرآن

قطب با تکیه بر علم لدنی است که می‌تواند نقش‌های غیبی را مشاهده کرده، از کنه امور واقف گردد؛ و گرنه علوم ظاهری از رساندن انسان به درجات عالی ناتوانند. به عقیده سلطان‌ولد، علم قطب تا به حدی است که می‌تواند از ظاهر قرآن بگذرد و هفت بطن آن را درک نماید؛ این شخص، پیشوای دنیا و آخرت و دستگیر مؤمنان است:

آنکه او در چار و پنج و شش رسید	تا به هفتم رفت و او را ره برید
گشت خاص‌الخاص درگاه خدا	پادشاه و پیش‌وای دو سرا
اوست اهل باطن و قطب زمان	رهنما و دستگیر مؤمنان

(همان، ۱۳۵۹: ۳۸۶)

به نظر او، اولیا به واسطه این علم که منشأ الهی دارد، دل سالکان طریقت را نورانی کرده، با آراستن آن‌ها به صفات الهی، به مقام قرب می‌رسانند (همان، ۱۳۸۹: ۸۳).

در نظرگاه مولوی انسان کامل تنها سه بطن از بطون قرآن را درک می‌کند؛ اگر چه بطن سوم نیز به آسانی برای او قابل درک نیست:

حرف قرآن را بدان که ظاهری است	زیر ظاهر، باطنی بس قاهری است
زیر آن باطن، یکی بطن سوم	که در او گردد خردها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید	جز خدای بی‌نظیر بی‌ندید

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۴۲)

۳-۸-۲. اولیا و مقام فنا

همان‌طور که در مقدمه مقاله اشاره شد، یکی از شروط رسیدن به مقام ولایت، فانی شدن اوصاف بشریت بنده در خداوند است؛ به گونه‌ای که ولایت را چنین تعریف کرده‌اند: «ولایت عبارت است از قیام بنده به حق بعد از فنا از نفس خود» (لاهیجی، ۱۳۹۰: ۲۳۳). بنابراین انسان قبل از رسیدن به مرتبه فنا شایسته عروج به مراتب بالا نیست:

هیچ کس را تا نگیرد او فنا	نیست ره در بارگاه کبریا
چیست معراج فلک این نیستی	عاشقان را مذهب و دین نیستی

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۸۴)

سلطان‌ولد نیز فانی بودن را از شروط ولایت دانسته، معتقد است شخصی که هنوز از بند خودی و قیود نفسانی رهایی نیافته، نمی‌تواند دیگران را به سوی حق دعوت کند و دعوی ولایت داشته باشد:

چون که هستی به دست نفس اسیر
غرقه بحر جهل و قهر و زحیر
سوی خود خلق را چه می‌خوانی
گر تو در بند خیر اخوانی
(سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۱۵۰)

بنابراین، ولی با پشت پای زدن به شهوات بهیمی و تسویلات نفس اماره، از پرده هستی بیرون می‌آید و با تولد دوباره قائم به حق می‌شود؛ به عبارت دیگر «بعد از اتصاف عبد به مقام ولایت، حق - تعالی - مبدأ افعال و صفات عبد از جهت ربّانی است» (مظاهری، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

در این مقام ولی خود را در برابر خداوند بی‌مراد و بی‌اختیار می‌بیند و همه حرکات او تابع حضرت حق می‌گردد و به فنای افعالی می‌رسد؛ چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال/ ۱۷). بدین سبب اهل دل، وقتی سخنان این فانیان طریق عشق را می‌شنوند، طنین حق را درمی‌یابند و کردار آن‌ها را کردار حق می‌پندارند (سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۱۱۹). این اولیا جز اسماء و صفات خداوند به اسم و صفتی دیگر متصف نشده، حضرت حق گوش و چشم و دست و زبان آن‌ها می‌گردد؛ همچنان که فرموده‌اند: «لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ مُخْلِصًا لِي حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتَهُ وَ أَنْ أَسْتَعَاذَنِي أَعِذْتَهُ» (دیلمی، ۱۳۸۲: ۱۸۰-۱۸۱). به بیان دیگر، ولی چنان در حضرت جانان فانی می‌شود که از وجود مادی او، جز نامی باقی نمی‌ماند و همه هستی‌اش از معشوق حقیقی پر می‌گردد و با او به اتحاد نوری می‌رسد:

گفت بی‌سمع و بی‌بصر خدا
نیستم من از حبیب خود جدا
چونکه زنده از من است او نی ز جان
پس بود بینا ز من آن دیدگان
سمع و نطق او بود دائم ز من
همچنان کز جان ببیند چشم تن
(سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۱۱۹)

۳-۸-۳- اولیا و استجاب دعا

یکی از ویژگی‌های اولیا، مستجاب الدعوه بودن است؛ صاحب فوایح الجمال گوید: «از جمله نشان-های ولی خدا یکی آن است که خدای متعال دعوت او را اجابت می‌کند و تیر دعایش را به هدف مقصود می‌رساند» (کبری، ۱۳۶۸: ۲۴۱). این گروه چون از آفات طبیعی و نفسانی پاک شده و مرحله تلوین را پشت سر گذاشته و به اتحاد شأنی و نوری با حضرت حق رسیده‌اند، انفاسشان حقانی گشته است؛ به تعبیر دیگر، اولیای الهی ارباب حل و عقد نظام آفرینشند. به اعتقاد سلطان‌ولد این گروه نور حضرت حقند و بر تمام کائنات حاکمند و حکمشان بر همه موجودات جاری است:

نور حقند و به حق ملحق همه
همچو یزدان حاکم مطلق همه

هر چه خواهند آن شود اندر جهان زنده و در کار از ایشان انس و جان
(سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۱۸۹)

پس دعای این عاشقان خرمن سوخته که مظهر کامل و آینه تمام نمای حق - تعالی - محسوب می‌شوند، از هزاران دعا افزون است؛ زیرا در حقیقت گفت آن‌ها، گفت خداست، و این خداوند است که از خود، چیزی طلب می‌کند و بین درخواست و اجابت او فاصله‌ای وجود ندارد:

یک دعای ولی خاص خدا بود افزون ز صد هزار دعا
(همان، ۱۳۸۹: ۲۵۷)

۳-۸-۴ - اولیا و مقام شفاعت

اولیای مقرب می‌توانند واسطه بین خداوند و مردم باشند و آمرزش و رحمت بی‌دریغ حضرت حق را به آن‌ها برسانند (سبحانی، ۱۳۵۴: ۲). صوفیه معتقدند که اولیای طریقت می‌توانند عاصیان را شفاعت کرده، آن‌ها را از خسران و تباهی برهانند، در اسرار التوحید آمده است: «آن بنده‌ای که به دوزخش می‌برند، از دور نوری ببیند، بپرسد که آن چه نور است؟ گویند نور فلان پیر است. او گوید من در دنیا آن پیر را دوست داشتم. باد، آن سخن به گوش پیر رساند، آن عزیز به شفاعت در حضرت حق - سبحانه و تعالی - سخن گوید، در حق عاصی، خداوند تعالی به شفاعت آن عزیز، او را آزاد کند» (میهنی، ۱۳۶۶: ۲۹۰).

مولانا جلال‌الدین اولیای الهی را شفیع مجرمان در روز محشر می‌داند:

صالحان امتم خود فارغند از شفاعت‌های من روز گزند
بلکه ایشان را شفاعت‌ها بود گفتشان چون حکم نافذ می‌رود
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۰۲)

سلطان‌ولد نیز معتقد است علاوه بر انبیا صالحان امت نیز از مقام شفاعت برخوردارند؛ این گروه به دلیل اتحاد نوری با خداوند، عملشان چونان عمل حضرت حق است و وقتی که صدای رینا ظلمنا‌ی عاصیان به آسمان برسد، دست آن‌ها را می‌گیرند و از ورطه هلاک می‌رهانند (سلطان‌ولد، ۱۳۷۷: ۲۲۳)؛ باری، در آن روز اولیای خدا با لطف عام و کرم سرشار خود احمودوار دستگیر عاصیان می‌شوند و آن‌ها را از قهر الهی نجات می‌دهند (همان، ۱۳۸۹: ۳۶۰).

۳-۸-۵ - اولیا و وقوف بر اسرار

اسرار دانی و تسلط بر خواطر یکی دیگر از خصوصیات اولیای الهی است؛ این گروه که از باده عشق الهی سرمستند، اهل راز هستند و از امور پنهانی آگاهند، بر خلاف عقلای جزئی نگر که چیزی از این اسرار نمی‌دانند:

هر که باشد شیر اسرار و امیر
هین نگه دار ای دل اندیشه خو
او بدانند هر چه اندیشد ضمیر
دل ز اندیشه بدی در پیش او
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۸۶)

به بیان دیگر، اولیا، محرمان سراپرده حق - تعالی - محسوب می‌شوند که خداوند شهبوات بهیمی و تمایلات نفسانی را از وجود آن‌ها پاک کرده و دلشان را جایگاهی امن برای اسرار خود قرار داده است؛ آن‌ها اگرچه صاحب بصیرتند و اسرار الهی را می‌دانند، اما احاطه اغیار بر اسرار و رموزی که با خداوند دارند، امکان‌پذیر نیست، زیرا سرپرستیشان با خدا بوده، اوست که حافظ و نگهبان آن‌هاست. در منظر سلطان‌ولد، اولیای الهی به علت اینکه زنگار مادیت را از آینه قلبشان زدوده‌اند، به کنه امور واقف و اسرار پنهانی را می‌دانند:

اهل دل از سِرّ دل‌ها واقفند
بی‌وسایط در مجالس حاضرند
بر زبان، اسرار حق را و اصفند
بر همه سِرّهای مخفی ناظرند
(سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۲۳۵)

و چون این گروه به بقای بعد از فنا رسیده و رؤیت جمال جانان را درک کرده‌اند، مظهر خداوند در جهان آفرینش محسوب شده، دل آن‌ها به عالم محیط و با نور خدا می‌نگرند؛ بدین سبب می‌توانند از اسرار و معارف الهی خبر یابند (همان: ۱۹۱-۱۹۲).

۳-۸-۵-۱. اولیا و ایجاد خواطر

قدرت رازدانی اولیا باعث شده است که این برگزیدگان خداوند بر خواطر خلق اشراف داشته باشند؛ به اعتقاد سلطان‌ولد، اولیا چون درجه نیابت و خلافت حضرت حق را دارند، خود به وجود آورنده اندیشه و خواطر خلقند: «اندیشه‌ها را به خلق ایشان فرستند چون نایب و خلیفه‌اند» (همان، ۱۳۷۷: ۹۷). اولیا اگرچه اسرار را می‌دانند، اما این اسرار را فاش نمی‌کنند، چون اگر اندکی از این اسرار آشکار شود، جهان آفرینش به هم برمی‌آید و ویران می‌شود (همان، ۱۳۸۹: ۱۷۱).

۳-۸-۶. اولیا و سبب سوزی

اولیای الهی هرگز فریفته اسباب ظاهری حاکم بر آفرینش نمی‌شوند و تنها خداوند را حاکم مطلق می‌دانند؛ این گروه در معرفت و شناخت حضرت حق به مرتبه‌ای رسیده که می‌گویند: «اگر روپوش اسباب و پرده جهان از پیش برخیزد و قیامت روی نماید ما را یقین زیاده نشود و در پرده، او را چنان شناختیم و دانستیم که بی‌پرده شناخت ما همان باشد که در پرده است و هیچ زیاده در روز قیامت که روز دیدار توست نخواهد بودن» (سلطان‌ولد، ۱۳۷۷: ۱۱۸ - ۱۱۹).

در نظرگاه مولانا ولی خدا می‌تواند اسباب مادی را خرق کند و از مقامی بالاتر در امور دخل و تصرف نماید؛ وی شمس تبریزی را پاره کننده حبل اسباب مادی می‌داند:

شمس باشد بر سبب‌ها مطلع هم از او حبل سبب‌ها منقطع
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۰۷)

در تفکر سلطان‌ولد، اگر انسان به کلی از هستی موهوم خود فانی شود و به حیات متعالی برسد، مظهر صفات خداوند می‌گردد و می‌تواند از ورای علل و اسباب مادی در امور دخل و تصرف نماید:

کارها زان پس گذاری بی سبب در زمین و آسمان مانند رب
مظهر خالق شود جسمت یقین رو نماید از تو در عالم مبین
(همان، ۱۳۵۹: ۱۸۳)

چون ولی به این مقام رسید، «ماده کائنات در تحت اراده او قرار گرفته» (حسن زاده آملی، ۱۳۷۱: ۵۴)، خداوند در صورت او خدایی می‌کند؛ پس فرّ و تاب جهان آفرینش به واسطه اوست و اسباب طبیعی روپوشی بیش به حساب نمی‌آیند (سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۱۸۲).

۴- نتیجه

از آنچه گذشت، آشکار شد که سلطان‌ولد، معنای حقیقی ولایت را رؤیت باطنی جمال الهی پنداشته است و تنها، کسانی را شایسته پیشوایی می‌داند که بدین مقام رسیده باشند.

در نظرگاه او اولیا، فرزندان جان و دل انبیا و وارثان واقعی آنها هستند و سالکان باید برای گذراندن مصائب راه عشق و رسیدن به کمالات انسانی و معنوی سرسپرده آنها شوند؛ این سالکان می‌توانند از محضر اولیا مختلف کسب فیض کرده، به شرط آنکه همه آنها اولیا به یک صفت آراسته باشند و به یک مسیر هدایت کنند. مسأله مهم دیگر، شناخت اولیاست که امری بسیار دشوار است و سلطان‌ولد، شناخت خداوند را از آن بسی آسان‌تر دانسته است. وی همچنین سالکان را به پیروی از صالحان تحریض می‌کند و اطاعت از آنها را از عبادت ظاهری برتر می‌شمارد.

وی از دیدگاه‌های مختلف اولیا را به چند گروه «متکبر و متواضع» و «مشهور و مستور» تقسیم می‌کند و معتقد است که آنها اگرچه از مقربان حضرت خداوندی محسوب می‌شوند، اما هر کدام به اندازه مرتبه خود از تابش نور حسن الهی برخوردار می‌شوند که در این میان مرتبه معشوقان از عاشقان بالاتر است.

علاوه بر این، سلطان‌ولد، قطب را شاه اولیا و هدف غایی از آفرینش جهان می‌داند و بر این باور است که قطب از نظر ظاهری می‌تواند متعدد باشد و منظور از یگانگی او، وحدت نوری بین اقطاب است.

همچنان در اندیشه او ولایت در ادوار و اعصار مختلف استمرار خواهد داشت و با مرگ آخرین ولی از اولیای الهی، جهان آفرینش نابود می‌شود.

سلطان‌ولد در بخشی دیگر از سخنان خود، شرایط و خصوصیات را برای اولیا بر می‌شمارد که عبارتند از:

۱- علم لدنی داشتن؛ ۲- فانی بودن؛ ۳- مستجاب‌الدعوه بودن؛ ۴- شفیع بودن؛ ۵- اسراردار بودن؛ ۶- سبب سوز بودن.

یادداشت‌ها

۱- مولوی در دیوان کبیر این‌گونه می‌سراید:

حلاج اشارت گو از خلق به دار آمد از تندی اسرارم، حلاج زند دارم
(مولوی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۸۸)

منابع

قرآن کریم.

ابن عربی، محیی‌الدین، (۲۰۰۳م)، کتاب المعرفه، به اهتمام محمد امین ابوجوهر، دمشق، دارالتکون للطباعه و النشر.

ابن عربی، محیی‌الدین، (۱۳۹۲)، انسان کامل، گرد آورنده محمود محمود غراب، ترجمه گل بابا سعیدی، چاپ سوم، تهران، انتشارات جامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۳ ه.ق)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.

احمد جام نامقی، ابونصر، (۱۳۶۸) منتخب سراج‌السائرین، به تصحیح علی فاضل، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۵۸)، صد میدان، به اهتمام قاسم انصاری، تهران، کتابخانه طهوری.

آشتیانی، سیدجلال‌الدین، (۱۳۷۰)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص‌الحکم شیخ اکبر محیی‌الدین ابن-عربی، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

بهرامی قصرچی، خلیل، (۱۳۹۴)، «انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و مولانا»، مجله پژوهشنامه عرفان، شماره یازدهم، صص ۱۹-۵۰.

پارسا، محمد، (۱۳۶۶)، شرح فصوص‌الحکم، به تصحیح جلیل مسگرنژاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

تبادکانی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۲)، تسنیم‌المقربین: شرح فارسی منازل‌السائرين خواجه عبدالله انصاری، به تصحیح سید محمد طباطبایی بهبهانی، تهران، کتابخانه موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.

جامی، نورالدین عبدالرحمان، (۱۳۵۶)، نقدالتصوص فی شرح نقش فصوص، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک، پیشگفتار از سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات انجمن فلسفه ایران.

جامی، نورالدین عبدالرحمان، (۱۳۸۳)، نفحات‌الانس من حضرات‌القدس، به تصحیح محمود عابدی، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات اطلاعات.

جوادی آملی، آیت‌الله عبدالله، (۱۳۶۹)، ولایت در قرآن، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.

حسن‌زاده آملی، علامه حسن، (۱۳۷۱) ولایت تکوینی، قم، انتشارات قیام.

حسن‌زاده آملی، علامه حسن، (۱۳۸۳)، انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه، تهران، انتشارات الف لام میم.

حسن‌زاده آملی، علامه حسن، (۱۳۷۸)، ممد‌الهمم در شرح فصوص‌الحکم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

خدادادی، محمد، مهدی ملک ثابت، یدالله جلالی پندری، (۱۳۹۴)، «ولایت و ولی از نظرگاه شمس تبریزی و بررسی بازتاب آن در مثنوی مولوی»، مجله مطالعات عرفانی کاشان، شماره بیست و یکم، صص ۶۳-۹۴.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، انتشارات دوستان و انتشارات ناهید.

خلاصه شرح تعرف، (۱۳۸۶)، به تصحیح احمدعلی رجایی، چاپ دوم، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

خوارزمی، تاج‌الدین حسین، (۱۳۶۶)، جواهر الاسرار و ظواهر الانوار، تصحیح و تحشیه از محمد جواد شریعت، اصفهان، مؤسسه انتشارات مشعل.

خوارزمی، تاج‌الدین حسین، (۱۳۷۹)، شرح فصوص‌الحکم، به اهتمام علامه حسن حسن‌زاده آملی، چاپ دوم، قم، انتشارات بوستان کتاب.

خوری شرتونی، سعید، (۱۴۰۳ ه.ق.)، اقرب‌الموارد، قم، منشورات مکتوبات آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.

دیلمی، حسن بن ابی‌الحسن، (۱۳۸۲)، ارشادالقلوب، به تحقیق سیدهاشم میلانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسوه.

سبحانی، آیت‌الله جعفر، (۱۳۵۴)، شفاعت در قلمرو عقل و قرآن و حدیث، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

سراج توسی، ابونصر، (۱۳۸۳)، اللّمع فی التّصوّف، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران، انتشارات اساطیر.

سلطان‌العلماء، بهاء‌الدین محمد بلخی، (۱۳۸۲)، معارف، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات طهوری.

سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد، (۱۳۵۹)، رباب نامه، به تصحیح علی سلطانی گردفرامری، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی مک‌گیل.

سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد، (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد، (۱۳۶۳)، مولوی دیگر، بهاء‌الدین محمد بلخی، به تصحیح حامد ربّانی و مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.

سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد، (۱۳۷۶)، انتہانامه، به تصحیح محمدعلی خزانه‌دارلو، تهران، انتشارات روزنه.

سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد، (۱۳۸۹)، ولدنامه، به تصحیح جلال‌الدین همایی و به کوشش ماهدخت بانو همایی، چاپ دوم، تهران، نشر هما.

سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد، (۱۳۷۷)، معارف سلطان‌ولد، به تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مولی.

سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد، (۱۳۸۹)، ابتدائنامه، به تصحیح محمدعلی موحد و علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی.

سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد، (۱۳۸۹)، فیه ما فیه، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

سمنانی، شیخ علاءالدوله، (۱۳۶۹)، مصنّفات فارسی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

شکریان، اسدالله، (۱۳۸۹)، «ولایت در عرفان اسلامی»، فصلنامه اسراء، شماره اول، صص ۸۹-۱۰۸.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بابویه قمی، (۱۳۷۹)، امالی شیخ صدوق، مقدمه و ترجمه از آیت‌الله محمد باقر کمره‌ای، چاپ هفتم، تهران، انتشارات کتابچی.

صافی گلپایگانی، آیت‌الله لطف‌الله، (۱۳۶۰)، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی، تهران، مؤسسه امام المهدی.

عطار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۸۸)، تذکره‌الاولیا، به تصحیح محمد استعلامی، چاپ نوزدهم، تهران، انتشارات زوار.

فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۶۱)، احادیث مثنوی، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، (۱۴۲۲ ه.ق.)، القاموس المحيط، به اهتمام محمد عبدالرحمان المرعشی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.

فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، (۱۴۰۶ ه.ق.)، الوافی، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن، (۱۳۸۳)، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ هشتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

قونوی، صدرالدین، (۱۳۸۱)، آفاق معرفت (تبصرة‌المبتدی و تذکره‌المنتهی)، به تصحیح نجفقلی حبیبی، قم، انتشارات بخشایش.

قیصری، داود، (۱۳۸۱)، رسائل قیصری، به تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه پژوهش حکمت و فلسفه ایران.

کلینی رازی، ابی جعفر بن یعقوب، (۱۴۲۸ ه.ق.)، الکافی، قم، انتشارات نور وحی.

کیاشمشکی، ابوالفضل، (۱۳۷۸)، ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی، قم، انتشارات دارالصادقین.

کبری، نجم‌الدین، (۱۳۶۸)، ترجمه فوائح الجمال و فواتح الجلال، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، به اهتمام حسین حیدر خانی مشتاقعلی، تهران، انتشارات مروی.

لاهیجی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۹۰)، مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا خالقی و عفت کرباسی، چاپ نهم، تهران، انتشارات زوار.

مظاهری، عبدالرضا، (۱۳۸۷)، شرح تعلیقه آیت‌الله العظمی امام خمینی بر فصوص‌الحکم ابن‌عربی، تهران، انتشارات علم.

معین‌الدینی، فاطمه، (۱۳۸۵)، «ولی و ولایت در عرفان»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره نوزده، صص ۲۱۱-۲۳۳.

- ملاصدرا شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۰)، رساله سه فصل به انضمام منتخب مثنوی و رباعیات، به تصحیح حسین نصر، چاپ دوم، تهران، انتشارات مولی.
- مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۸۹)، دیوان کبیر (کلیات شمس تبریزی)، توضیحات، فهرست و کشف-الابیات از توفیق هـ سبحانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مهدی پور، محمد، (۱۳۸۶)، «ولی و ولایت در مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره دویست و یک، صص ۱۳۷-۱۵۹.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، (۱۳۷۱)، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- میهنی، محمد بن منور، (۱۳۶۶)، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه.
- نسفی، عزیزالدین، (۱۳۵۹)، کشف‌الحقایق، به اهتمام و تعلیق احمد مهدوی دامغانی، چاپ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نسفی، عزیزالدین، (۱۳۶۲)، مجموعه رسائل مشهور به انسان کامل، به تصحیح و مقدمه فرانسوی ماریژان موله، تهران، انتشارات زبان و فرهنگ ایران.
- نسفی، عزیزالدین، (۱۳۷۹)، بیان التنزیل، به اهتمام سید علی اصغر میر باقری فرد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نوری، حسین بن محمدتقی، (۱۴۰۸ هـ.ق)، مستدرک‌الوسائل و مستنبط‌المسائل، قم، موسسه آل‌البتیت علیه‌السلام.
- نیکلسون، رینولد ا.، (۱۳۸۸)، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات سخن.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۷)، کشف‌المحجوب، به تصحیح محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات سروش.
- یثربی، سیدیحیی، (۱۳۸۰)، عرفان نظری: تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف، چاپ چهارم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.